

## هلن زرین بدن امروز

گذار بر ظلماتست خضر راهی کو  
مباد کانش محرومی آب ما ببرد  
حافظ

جنگ «تروا» معروفترین و شاعرانه‌ترین جنگی است که تا کنون در جهان اتفاق افتاده. در کتاب «همر» می‌خوانیم که «پاریس» پسر «پریام»، امیر شهر تروا «هلن» زرین موی، زن «منلاس» برادر «آگاممنون» پادشاه «آخائیان» را فریفته خویش می‌کند و با خود می‌برد. «آگاممنون» بقصد پس گرفتن زن برادر خود و تنبیه «تروائیان» به «تروا» لشکر می‌کشد و شهر را در محاصره می‌گیرد. «تروا» ده سال در مقابل «آگاممنون» پای می‌فشارد. سرانجام یونانیان فائق می‌آیند، شهر را می‌کشایند و ویران می‌کنند و هلن زیبارا باز گرفته با خود می‌برند. گرچه یونانیان به مقصود خود می‌رسند، ولی تعداد کمی از آنان می‌توانند به سرزمین‌های خود باز گردند. لعنت خدایان بیشتر پهلوانان را در راه نابود یا در بدر می‌کند. در واقع غالب و مغلوبی در میان نیست.

جنگ تروا بسبب هلن دلاویز در گرفت، اما جنگ مهیبی که امروز دنیا را تهدید می‌کند، بر سر هلن ناموزونی است که پیکرش از طلای ناب است، یعنی بر سر گنجهای جهان.

دوران ما، عجیب دوره‌ایست. تا آنجا که تاریخ بیاد می‌آورد، در هیچ دورانی روشناییها و تیرگیها بدینگونه دست بگریبان نبوده و بهم درنیامیخته‌اند. هیچگاه اینهمه دستگامهای غول‌آسا در خدمت ظلم و دروغ و شقاوت نبوده، اینگونه پیردها و شمایل‌های رنگارنگ، بدست شیادان و شعبده‌بازان سیاست، در برابر چشمهای آدمیزادگان گشوده نشده. در هیچ دورانی شیخان و عابدان تا بدین پایه بد مستی نکرده و مستان در جامه زهد و تقوی خود فروشی ننموده‌اند. در هیچ دورانی این اندازه کاغذ برای درست جلوه دادن خطا و خطا جلوه دادن درست سیاه نگردیده، این اندازه

عربده و دشنام شنیده نشده است و اینهمه غریب و ناله بر نیامده . هیچگاه نابدین حد تأثرات گوناگون ، چوب شور و خشم و عصیان ، دلزدگی و ملال و یأس بر آدمی چیره نبوده .

آنازهری امروز گواه بلیغی بر این معناست ؛ « سور رئالیسم » و « کویسم » و « اگزستیسیالیسم » و « جاز » و « راک اندرول » همه مکتب‌هائی هستند که شمه‌ای از تشویشها و سرگشتگیها و کابوسهای دوران ما را بیان می‌کنند . از کهنه به نو و از نو بکهنه ، از علم به عرفان و از جد به هزل پناه می‌بریم ، و این خود نشانه آنست که توازن و هنجاری در عصر خود نیافته‌ایم .

ظاهر امر اینست که علم و صنعت در حل مشکل انسانی عاجز آمده ، نه تنها عاجز آمده ، بلکه آنرا به بن‌بست کشانیده . شاید بدین دلیل که مغز آدمی مسائلی را مطرح کرده که حل آنها نه‌باخود او ، بلکه‌بآدمی است . بین‌دل و مغز هماهنگی وجود ندارد و بدین سبب جامعه بشری بیمار است و هیچگاه تا بدین حد بر سلامت خود لرزان نبوده است . مردان بزرگی چون « انشتین » ، « برتر اندرسل » و « جواهر لعل نهرو » بارها نسبت به آینده بشر ابراز نگرانی عمیق کرده‌اند . حتی « چرچیل » چندسال پیش در جشن هشتادمین سال تولد خود در مجلس عوام انگلستان سخن را به نیروی اتم کشانید و گفت « عمر من گذشته است ، اما وقتیکه این بچه‌های معصوم را در باغ‌های ملی سرگرم‌بازی می‌بینم ، اشک در چشم‌هایم حلقه می‌بندد ؛ چه ، از آینده آنها رعبی بر دل دارم . » تنها بیم انهدام دنیا نیست ، سموم پیش از طوفان ، دل بهم خوردگیها و سرگیجه‌هائی بهمراه می‌آورد که زندگی را بر مردم تنگ کرده‌است . بحران دنیای امروز گرچه بر اثر علم و صنعت برانگیخته‌شده ، لیکن او را علتی درونی و روحی است . کشمکش بر سر چیست ؟ خطر سرخ ، خطر زرد ، امپریالیسم ، کمونیسم ، ناسیونالیسم ، دنیای آزاد ، پرده آهنین و غیره که بصورت مفاهیم گیج‌کننده و ربا آمیزی در آمده‌اند ، در واقع حقیقت ساده و تلخی را در دل دارند ؛ داشتن و نداشتن . گروهی از نعمتهای اینجهانی بر خور دارند و گروههای دیگر در فقر و محرومی بسر می‌برند . یکی از کشفهای بزرگ قرن اخیر این بوده‌است که فقر و غنا امری ازلی

و مقسوم و ناشی از مشیت آسمانی نیست . بدینگونه از راز چند هزار ساله صاحب دولتان پرده برافشاده و جرس خطر در گوش آنها بصدا آمده است . دو گروه صف آرائی کرده‌اند . نبردی که آغاز گردیده رنگهای گوناگون جغرافیائی ، نژادی ، مذهبی ، اخلاقی و فلسفی بر خود نهاده ، امابیش از دو پهلووان در میدان نیستند : منعم و فقیر . این نزاع ، از یکسو بین باختر و خاور و از سوی دیگر در قلمرو ملی ، بین دولتمندان و تنگدستان در گیر است .

باختریان بنام دفاع از تمدن غرب و آزادی شمشیر کشیده‌اند . آسیائیان و افریقائیان ، « هلن » خود را باز می‌طلبند که چند صد سال است از آنها ربوده شده . اینان خوب می‌دانند که دفاع از تمدن ، یعنی دفاع از امتیازات و منافع می‌داند که غرب از قبل شرق کسب می‌کند . اگر غرب را هم در ادعای خود صادق انگاریم باز آیا سزاوار است که از تمدن و آزادی او بپهای اسارت و ذلت و بینوائی شرق دفاع گردد ؟ سلطان محمود نیز در نه قرن پیش هنگامیکه صدها فرسنگ طی طریق می‌کرد و به فتح هند می‌رفت ، در واقع نه برای رواج اسلام و ارشاد کفار ، بلکه بقصد تاراج ذخائر بتخانه‌های هند بود .

غرب که تا امروز بیدریغ و بدلخواه خویش از منابع ثروت شرق بهره برده است ، می‌کوشد که وضع موجود را ادامه دهد ، بانواع دسائس ، بانواع فنون ، و حتی اگر راه دیگری نباشد بزور اسلحه . شرقیان نیز که اندک اندک بوجود حقی برای خود پی برده‌اند ، بیش از این حاضر نیستند که ثروت و دسترنج خود را بی‌چون و چرا در اختیار غرب بگذارند . یکی از صاحب‌منظران باختر ، بنظرم « جرج کنان » سفیر سابق ایالات متحده در مسکو نوشت « جنگ واقعی بین کمونیسم و سرمایه‌داری نیست ، بین متمممان و مستمندان است » .

در قلمرو ملی نیز بازار کینه و نفاق بهمان اندازه گرم است . کشمکش گنگ یا خروشان ، پنهان یا آشکار بین گروه‌های محروم و گروه صاحب دستگاه در گرفته است . تا زمانی که کشورها و طبقات متممگن و قدرتمند ، داشتن خود را مستلزم نداشتن دیگران می‌دانند و از شناختن حقی برای تهیدستان سر باز می‌زنند ، دنیا دور از آن

خواهد بود که قرین آرامش و صفا و ثبات گردد. تقسیم ثروت زمین باید بر مبنای عادلانه‌تری قرار گیرد.

می‌بینیم که مسئله بی‌اندازه بفرنج، بی‌اندازه خطیر است. دو جنگ جهانی گذشته نشان داد که هیچکس در این میانه حاضر بگذشت نیست، با آنکه جنگ میان کشورهای گذشته که نه برای دفاع از حق خود، بلکه بر سر تسلط بر منابع کشورهای دیگر در نبرد بودند.

جامعه ملل در مأموریت خود کامیاب نشد. سازمان ملل متحد نیز وقت خود را به احتجاج و جدل گذرانده است و هم خویش را مصروف به آن داشته که وضع موجود را نگاهدارد. سازمان ملل هم نخواست و هم نتوانسته است که قدمی برای گشایش مشکل اساسی بردارد و اگر تاکنون در موارد جزئی به توفیق هائی نائل آمده بسبب آن بوده است که خواست کشورهای بزرگ چنین بوده و موضوع ارزش آنرا نداشته است که آنان بر سر آن به بیکار برخیزند. نسبت باصل موضوع، منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و قراردادهای و قطعنامه‌هایی که در مدح برادری و برابری و حقوق مسلم انسانی و عدالت داد سخن داده‌اند، در همان مرحله ادبیات باقی مانده‌اند. تا زمانیکه ملل ضعیف و مظلوم نتوانند نمایندگان واقعی به سازمان ملل روانه کنند، تا زمانیکه نمایندگان ملل ضعیف و مظلوم نتوانند ادعاهای معقول و مشروع مردم خود را بکرسی نشانند و از صورت بازیچه کشورهای بزرگ و نیرومند بدر آیند، وضع چنین خواهد بود.

در روزگاری که منطق و علم و دماغ، بر زور بازو چیرگی یافته است؛ باز می‌بینیم که امور جهانی تابع هیچگونه منطق عادلانه‌ای نیست. امروز نیز مانند عهد بربریت - و شاید بیش از آن زمان - زور بر جهان حاکم است. اگر جز این بود لازم می‌شد که در این دوران اعتلای علم، عالمان و حکیمان، و متفکران را در تعیین سرنوشت بشر دستی باشد و میدان، تنها به سرهنگان و سوداگران و سیاست بافان واگذاشته نشود. ولی این رؤیائی است که از زمان افلاطون تاکنون بعالم واقع راه نیافته.

بشریت امروزاننداشتن معنویت در رنج است . مذهب نیز از هدایت او در طریق  
 رستگاری و عافیت بازمانده . اگر معنویت همگانی ، معنویت عالمگیر ، که نه از آسمان ،  
 نه از علم ، بلکه از سجایای نیک انسانی سر چشمه گیرد ، بر این ظلمت پرتوئی نیفشاند  
 و کوتاه بینی ها و سود طلبی ها و درنده خوئی ها را رام نکند ، باید در انتظار فاجعه ای  
 بزرگ بود ؛ نه تنها فاجعه تباهی دنیا ، بلکه محکومیت به زندگی در دنیائی که از  
 کمترین گرمی و مهر و زیبایی و آرامش بی بهره خواهد بود . « آندره ژید » بهنگام  
 جنگ جهانی دوم در یادداشت های خود نوشت « فضا نیمه تاریک و نیمه روشن است ،  
 نمی دانم این طلیعه سپیده دم است ، یا آغاز شبی دراز » .

محمد علی اسلامی ندوشن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی  
 اسیر قفس

یدالله بهزاد

جوای منی گرتو ، هنوزم نفسی هست  
 آن یار قدیمم که ندیمم همه گل بود  
 در کنج خرابی که کسی همنفسم نیست  
 آزادی این باغ چه ارزد که بهرسوی  
 تا چرخ هوا دار دل بلهوسانست  
 بشکن بگلو ناله دلرا و میندار  
 اما نه بدانسان که بگویند کسی هست  
 واینک بدلم آرزوی خار و خسی هست  
 جان سختی من بین که هنوزم نفسی هست  
 فریاد و فغانها ز اسیر قفسی هست  
 بیچاره دلی کش نه هوی نی هوسی هست  
 « بهزاد » که در ملک جهان دادرسی هست